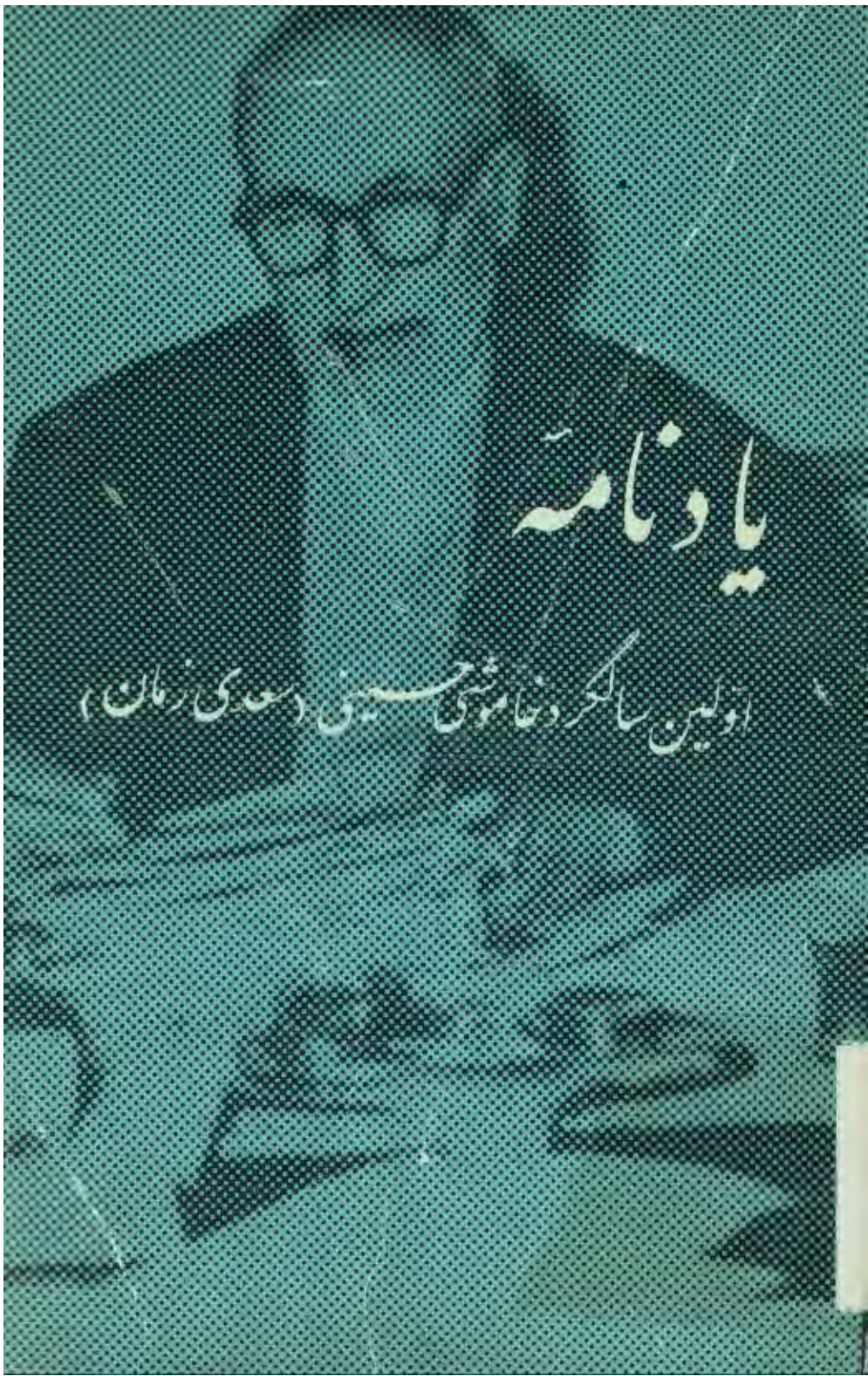
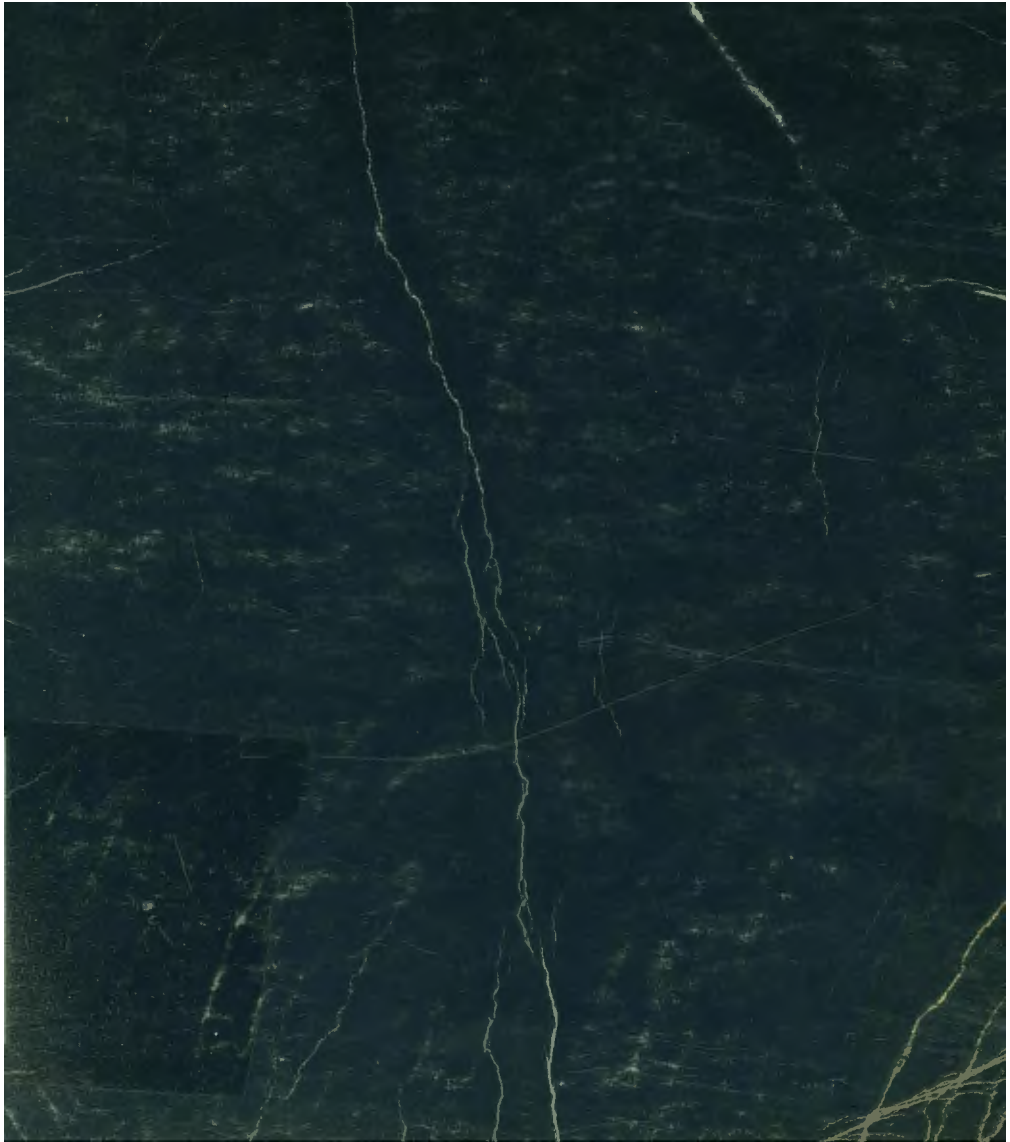




یادنامہ

اولین سالگرہ خاتون مسیحی (سعودی زمانہ)



1900
1901

1

5

19

اسکن شد

یادنامه

اولین سالگرد خاموشی حسینی (سعدی زمان)

تهران، تیرماه ۱۳۶۶

کلیه حقوق چاپ محفوظ است

* یادنامهء نخستین سالگرد مرحوم

سعدی زمان ، حسینی

* بکوشش: ابوالقاسم حسینی

* تیرماه ۱۳۶۶

* ۱۰۰۰ نسخه

* حرومچینی: هفتم تیر

* چاپ آفتاب

* فیلم وزینگ: لیتوگرافی طراوت



شمع شد خاموش و شب بگذشت و وقت رفتن آمد
قصه ناقص ماند و پایان یافت این شب زنده داری
لب فرو بستم ، هزاران گفتنی در سینه دارم
میروم ، عکس بماند دوستان را یادگاری
زندگی کوئی خیالی بود و خوابی بر "حسینی"
عاقبت آمد بسر، آنهم بروز و شب شماری

"فهرست"

شماره صفحه	نام گویندگان	شماره صفحه	عنوان
۴۲	آذر - جواد	۵	بیوگرافی شاعر
۴۴	بخشایشی - جعفر	۱۴	غزل "سروده" خود شاعر
۴۹	بهادری - محمد صادق	۱۶	غزل " " "
۵۲	پدیده - بیوک	۱۷	غزل " " "
۵۴	نائب - صادق	۱۸	غزل " " "
۵۸	خوندل - حیدر	۱۹	وطن عشقی " "
۶۰	شیابی - احمد	۲۱	آرزوی کودک نابینا " "
۶۱	شیدائی - جلیل	۲۲	قطعه پند " "
۶۳	صدیقی بخجوانی - رضا	۲۳	عاشورای حسینی "
۶۶	طهوری - محمد رضا		زیان حال حضرت زینب (ع) در قتلگاه
۶۷	مجتهدی - ابوالقاسم	۲۷	"سروده" خود شاعر
۷۲	بردچی - محمود	۳۰	در مدح حضرت زینب (ع) " " "
			ترجمه فرمایش امام محمد باقر (ع)
		۳۲	"سروده" خود شاعر
		۳۲	چند رباعی " " "
		۳۳	پناه آورده ام " " "
			تحفه پیمان گتورمشم
		۳۵	"سروده" خود شاعر
		۳۹	تضمین از غزل سعدی
			"سروده" خود شاعر
		۴۱	عبرت نامه " " "
		۷۵	چند تخلص " " "
		۷۸	اشعار سنگ مزار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیوگرافی ذیل نگاهی است گذرا بر زندگی
شاعر آنچنانکه بوده و باز نمایاندن زوایائی
از خصوصیات اخلاقی و روحی او که بغیر از عده‌ای
از دوستان صمیمی اش احتمالا " برای همگان آشکار
نبوده است . ارزیابی شخصیت و نقد و بررسی
آثار افراد شاخص صرفا " در قلمرو صلاحیت فضل
و صاحب نظران می باشد .

بیوگرافی شاعر

دوچیز حاصل عمر است نام نیک و ثواب

وزین دو درگذری کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَان

سرای آخرت آباد کن بحسن عمل

که اعتماد بقا را شاید این بنیان

شادروان سید رضا حسینی " سعدی زمان " در سال یک هزار و دویست

و هشتاد و نه شمسی در شهر تبریز در یک خانواده فاضل و مذهبی پابعرضه

حیات نهاد. دوران دبستان را خیلی سریع سپری کرد و پس از اتمام دروس مدرسه به فراگیری ادبیات پارسی و عربی و علوم اسلامی همت گماشت و بر اثر استعداد و ذوق فراوان به زودی مراحل مقدماتی را با موفقیت چشمگیر پشت سر نهاد و جهت تکمیل معلومات خود، به حوزه درس اساتید ادب و علمای بنام شهر راه یافت و کسب علم و فیض نمود و در این راه کوشش فراوان بخرج داد تا در شمار یکی از فضلاء سرشناس قرار گرفت. وی علاوه بر تبخّر کامل در ادبیات فارسی و ترکی و عربی در تحصیل سایر دانشها علاقه و شور و شوق سرشاری از خود نشان داد و توانست در کلام، منطق، تاریخ، حدیث، معانی، بیان، بدیع، لغت، فقه، تفسیر قرآن، حقوق و عرفان اطلاعات وسیعی بدست آورد. در کنار تحصیل روی علاقه باطنی به ادبیات و قریحه شاعری که از دوران کودکی داشت از سن چهارده سالگی شروع به شعر گفتن کرد و هنوز در عتفوان جوانی بود که نامش بر سر زبانها افتاد. هنگامی که به صحنه زندگی اجتماعی قدم گذاشت علاوه بر غزلسرائی به ساختن منظومدهای اخلاقی و حماسی میهنی به زبانهای فارسی و ترکی پرداخت. شعر گفتن برای او آسان و سریع بود و در سرودن انواع مختلف قالبهای شعری (غزل، قصیده، مثنوی، رباعی، ترجیع بند و...) مهارت داشت. ولی روی اخلاص باطن و دلبستگی شدیدی که به خاندان عصمت و طهارت (ع) داشت زبان و قلم را در راه نشر فضائل و مناقب و مراثی آن بزرگان بکار گرفت و با انتشار اولین دفتر شعرش بنام "کنزالحسینی" آوازه اش با سرعتی اعجاب انگیز علاوه بر آنکه اقطار و امصار آذربایجان را فراگرفت در سایر بلاد نیز طنین

افکند و تحسین و تمجید علماء و اساتید شعر و ادب را برانگیخت. این نکته شایان ذکر است که با ظهور وی در ادبیات مرثیه ترکی آذری یک تحول قابل توجه در روند عادی مدح و رثای اهل بیت پینمبر (ص) بوجود آمد. آن مرحوم با بهره‌گیری از مطالعات عمیق و گنجینه ذهنی سرشاری که از معارف اسلامی داشت سرگذشت و مصائب خاندان بزرگوار رسالت و ولایت (ع) را از مآخذ معتبر اسلامی استخراج نمود و با هنر شاعرانه و بکارگیری مضامین متنوع و درهم آمیختن مفاهیم حماسی و عاطفی، آنها را بسط و گسترش داد و توانست اشعاری دلپذیر، استوار و مطابق با احادیث و روایات صحیح عرضه نماید و برای مستند و مستدل کردن اشعار خود و نیز دستیابی علاقمندان، مآخذ و منابع مورد استفاده خود را در پاورقی یا هامش قطعات شعرش غالبا " بدست می‌دهد و آگاهان بهتر می‌دانند چنین روش هم‌زمانگیر است و وقت و حوصله بسیار می‌طلبد، و نیز مستلزم آگاهی ژرف، و این کار را که در ادبیات رثاء ترکی تا آنروز بی‌سابقه بود با علاقه زایدالوصف و پشتکار کم‌نظیری ادامه داد و همین امر او را از امثال و اقران معاصر و پیشین خود ممتاز گردانید؛ و روی این اصل هر وقت شعر تازه‌ای می‌سرود دست بدست می‌گشت و بین مردم رواج می‌یافت. در اواخر عمر این ایده در ذهنش قوت گرفته بود که سخنان و کلمات قصار ائمه اهل‌بهار (ع) را بصورت مستقل و بطرز خاصی به‌نظم آورد و قدمهائی نیز در این راه برداشت ولی بعلت ضعف قوا و هجوم بیماریهای مختلف که روز بروز توان را از وی سلب می‌نمود نتوانست این امر را بپایان برساند.

آثار چاپ شده‌ای که از خود بیادگار گذاشت عبارتند از:

(۲-۱) کتاب کنز الحسینی جلد اول و دوم

چاپ هشتم (نایاب)

(۳) کتاب چهارده معصوم حسینی* چاپ هفتم

(۴) لمعات الحسینی چاپ دوم (نایاب)

(۵-۶) کتاب نجوم درخشان جلد اول و دوم

(۷) کتاب آثار الحسینی** جلد اول

چاپ اول (کمیاب)

(۸) کتاب آثار الحسینی** جلد دوم

چاپ اول

(۹) کتاب بهار بی‌خزان*** چاپ اول (نایاب)

(۱۰) کتاب بهترین اشعار در مناقب آل اطهار (ع)***

چاپ اول (نایاب)

* - کتاب ارزنده‌ای است که زندگانی حضرات معصومین (ع) را بطور مفصل از روی کتب معتبر شیعه و اهل تسنن به‌نظم درآورده و منابع مورد استفاده را نیز در حاشیه کتاب معرفی می‌نماید. این دیوان از نظر جامعیت و مستند بودن در ادبیات مرثیه ترکی بی‌نظیر است و نقش و تأثیر آنرا در شعرای مرثیه‌سرای ترک زبان معاصر نمی‌توان نادیده گرفت و بقول سعدی کتابیست که: "متکلمان را بکار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید."

** - این دو جلد را در اواخر عمر تدوین نمود و بدست چاپ سپرد و هنوز در قید حیات بود که جلد اول آن در مدت کوتاهی کلاً "فروش رفت و فعلاً" موجود نمی‌باشد.

*** - این دو جلد مجموعه‌ای است از اشعار خود و سایر شعرای ایران.

زنده یاد حافظه نیرومندی داشت علاوه بر آنکه هزاران بیت اشعار بزرگترین استادان شعر و ادب ترک و فارس و عرب از جوانی در ذهنش نقش بسته بود تعدادی از سُور و بیشتر آیات قرآن کریم، تعدادی از خطبه‌های نهج البلاغه و دعا‌های صحیفه سجّادیه و تعداد قابل توجهی حدیث و روایت و کلمات قصار رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) را نیز از حفظ داشت. در نطق و خطابه چیره دست و دارای بیانی شیرین و گیرا بود. در نشرنویسی نیز دستی توانا داشت. بهترین تفریح و انبساط خاطر برای او مصاحبت با دوستان بود و مطالعه و تحقیق عالی‌ترین لذت وی محسوب می‌شد. با هر کسی درخور درک و معلوماتش سخن می‌گفت و در مباحثه نیز عقیده‌اش را خوب بیان می‌کرد و با منطقی محکم وقایع طرف را متقاعد می‌نمود. از خصوصیات فوق که بگذریم به سجایای اخلاقی و انسانی او می‌رسیم. قلبی ساده و آکنده از محبت داشت و هیچوقت کینه کسی را بدل نمی‌گرفت. آدمی بود رؤوف القلب و رقیق الاحساس و اگر از کسی بدی می‌دید رنجش او آنی و زودگذر بود و همواره خیر و صلاح عموم را آرزو می‌کرد. در معاشرت و دوستی صمیمیت و صداقت و بزه‌ای از خود نشان می‌داد و بهترین یار و غمگسار روزهای بود که ناملایمات و گرفتاریهای غیرعادی برای دوستان و آشنایان رخ می‌داد و برای رفع آن تمام توان خود را بکار می‌برد.

مصاحبت و مجالست وی صفای خاصی داشت و از اینرو منزلش اکثر اوقات میعادگاه شعراء و فضلاء و ارباب کلام بود و قلمش نه تنها مُصحح کار شعرای جوان و مشوق آنان به حساب می‌آمد حتی شاعران شناخته

شده نیز وقتی شعرشان را بروی قرائت می‌کردند با دگرگون کردن سیاق
کلام با شعارشان شکوه خاصی می‌بخشید.

آدمی بود صریح اللّٰهجه وُرک گو که از مجامله و فرصت طلبی
و ریا کاری بدور ماند و بخاطر تحصیل منصب و جاه شخصیتی را مدح نکرد
و کسی را هجو نگفت و چیزی جز نیکنامی نیندوخت و به این سبب زده‌مه
اعم از عامی و درس خوانده از محبوبیت چشمگیر و احترام و اعتماد بسزائی
برخوردار بود.

و چنانکه خود نیز درباره استغنائی طبعش چنین گفته:

نه بهر پول ، به هر پست فطرتی مدّاح
نه در حضور کسی خاک آستانم من
بدست مردم دون ، چشم خود ندوخته ام
زدسترنج خودم شاد و کامرانم من
بر آن سرم که نباشم رهین منت خلق
هر آنچه دوست رضا شد ، رضا بر آنم من
رهین منت مردم شدن ز نادانیست
بباغ علم و هنر طرفه باغبانم من
بحفظ کشور دانش بملک علم و ادب
بنوک خامه نگهبان و پاسبانم من
بدل محبت سلطان دین علی دارم
غلام شاه جهان " سعدی زمانم " من

در کارهای گروهی به نظرات جمع احترام خاصی قائل می‌شد و هیچگاه رأی خود را یکطرفه اعمال نمی‌کرد حتی این موضوع در امور خانوادگی نیز کاملاً "صدق می‌کرد".

مشخصه دیگری که از آن نمی‌توان به آسانی گذشت صدق نیت، ایمان راسخ، اخلاص عمل، عزت نفس، سعه صدر، تقوی و وارستگی اوست که با در نظر گرفتن معنویت و عشق عمیق او به اهل بیت عترت (ع) امتیاز و ویژگی خاصی در او بوجود آورده بود.

بالآخره نقد عمر فعال و پربار خویش را صرف بیان معارف اسلامی و نشر فضائل و مراشی خاندان پیامبر (ص) و ارشاد و هدایت عامه نمود و پس از تحمل بیماریهای گوناگون و با همه تلاش و کوششی که پزشکان در معالجه اش بکار بستند سرانجام سودی نبخشید و روز یکشنبه پانزدهم تیر

ماه ۱۳۶۵ شمسی مصادف با بیست و هشتم شوال ۱۴۰۶

تهران شمع زندگیش به خاموشی گرائید و پیکرش

عبدالعظیم (ع) به خاک سپرده شد. روانش شا

هیئات ارجمند حسینی و آقایان

سایر دوستان و دوستان ارانش در گرامیداش

نکردند و با برپائی مجالس یادبو

ارومیه، مراغه و اکثر شهرها

گردید تجلیل شایانی از و

مائجور فرماید.

علاوه بر اقامه مجالس بزرگداشت ، گویندگان توانا و فاضل آذربایجان
در سوگ او چکامه های شبوا و ارزنده های ساختند که سروده هایشان در صفحات
بعدی به ترتیب حروف الفباء نام شاعران ، زینت بخش این دفتر می باشد .
انشاء الله طبعشان توانا و افاضاتشان مستمر باد .

سید ابوالقاسم حسینی

به منظور آشنائی خوانندگان عزیز ،
به چاپ هریک از انواع سروده های
شاعر که در مراحل مختلف حیاتش
صورت گرفته مبادرت می شود .

غزل

این چه زلف است نگاراکه شکی درشکن است!
وین چه حسن است که غارتگر ایمان من است!
زلف شبرنگ ترا گویم اگر مشک، خطاست
بس فزون نکهتش از مشک خطا و ختن است
بهر دیدار تو، از دیده برون آمده دل
دامنم زاشک بصر پر ز عقیق یمین است
نو بهار است و همه راه چمن می پویند
با وجودت، دل ما را نه هوای چمن است
من بقریان تو جانا چه دل آرا صنمی!
که رخت رشگ گل و زینت هر انجمن است
خلق گویندم ازین دایره پا بیرون، نه
من و این مسئله کیفیت مور و لکن است

چین زلفت دل دیوانه، ما راست وطن
شرف و عزّت و ناموس به حُبّ الوطن است
سوختم ز آتش عشقت اشرم باقی نیست
اینکه بینی اثری، آن نه منم، پیرهن است
در ره عشق نشد پیرهنم محرم راز
آرزوی تن افسرده‌ام اکنون کفن است
چه کنم با که توان گفت بدین زیبایی!
یارم عاشق کش و سنگین دل و پیمان شکن است
بی تو ای یوسف ثانی بزبان وا اسفا !
همه عالم بمن غمزده بیت الحزن است
شعر "سعدیّ زمان" از لب لعلت اشریست
زان سبب در همه جا شاعر شیرین سخن است
(۱۳۱۸ ش)

غزل

پر بسته عندلیم و گلزارم آرزوست
 با زلف تابدار سر و کارم آرزوست
 بیمار بستر غم هجرم، مریض وصل
 هم صحبت و انیس و پرستارم آرزوست
 شاید بسوزدش شرآه شعله بار
 هر صبح و شام آه شرربارم آرزوست
 گفتم ز درد خویش بجانان حکایتی
 گفتا هزار همچو تو بیمارم آرزوست
 دل قطره قطره خوش شد و آمد ز دیده‌ام
 ای دوستان توجه دلدارم آرزوست
 اهل دلی ز درد دل آگه بود کجاست؟
 مانند خود بدرد گرفتارم آرزوست
 مخمور چشم مستم و از پا فتاده‌ام
 دستم بگیر، ساغر سرشارم آرزوست
 نابود باد آنکه بود اجنبی پرست
 میهن پرست و مرد نکوکارم آرزوست
 (۱۳۱۵ ش)

غزل

ای پریشان سلسله بازآ و حال زار پرس
 سوز دل را از شرار آه آتشبار پرس
 من چسان می‌نالم از مضراب هجرت صبح و شام
 کس نمی‌داند، در آغوش خودت از تار پرس
 دل بدور نقطه، خالت چسان سرگشته است
 من ندارم طاقت گفتار، از پرگار پرس
 بی تو شیها تا سحر چشم شده انجم شمار
 زحمت بی‌خوابیم از انجم بیدار پرس
 بر سر شوریده‌ام ای گل زاغیارت چه رفت ؟
 در چمن از بلبل بی پر ز جور خار پرس
 خواهی ار دانی چسان بی‌تو دلم گردیده خون
 شاهد دیگر مجو؛ از دیده، خونبار پرس
 علت فریاد سعدیّ زمان کردم سوءال
 داد پاسخ علت این نکته را از یار پرس
 (۱۳۱۷ ش)

غزل

مرا کردی گرفتار ای دل ای دل
 نمودی دیده خونبار ای دل ای دل
 ز دستم اختیارم را گرفتگی
 سپردی دست دلداری دل ای دل
 بدور نقطه خالش نمودی
 مرا یک عمر پرگار ای دل ای دل
 گل شاداب عمرم را تو کردی
 اسیر طعنه خار ای دل ای دل
 فکندی گاه زنجیرم بگردن
 کشیدی سوی بازار ای دل ای دل
 گهی بر مسجد و گاهی به دیرم
 ببردی بند زَنار ای دل ای دل
 بصرای جنون سرگشته کردی
 ندیدم یار و دیار ای دل ای دل
 چنان آتش زدی بر مزرع جان
 که شد آهم شربار ای دل ای دل
 متاع جان فروشم نیست افسوس!
 متاعم را خریدار ای دل ای دل
 در این سودا ترا گم کردم آخر
 بدستم نیست آثار ای دل ای دل
 ز دیده خون روان سازی ز حال
 اگر باشی خبر دار ای دل ای دل
 حسینی گر نشانی دیدی از دل
 بگو اندر شب تار ای دل ای دل (۱۳۲۲ش)

منظومهء حماسی و اجتماعی به زبان ترکی

وطن عشقی

وطن دیر عشقیم علاقم وطندی جانانیم
 وطن محبتیدیر عز و شأن و وجدانیم
 وطن یولوندا خوشام سوکیمی آخا قانیم
 وطن دیر از آنا یوردوم ، مقدس ایمانیم
 عزیز دیر آنا تک هر جوانه از وطنی
 گرک وطن سونین کوینکی اولا کفنی
 وطن سون دیمز اوف ، گرسو مکلری اوغولا
 دگوش گونی بدنی قانلی دریادا بوغولا
 وطنه خائن اولان الکه دن گرک قوغولا
 آنا محبتی لازیمدی قهرمان اوغولا
 بیزیم آنا وطنین شانلی قهرمانلاری وار
 بو یولدا جان ویرن همتلی جانفشانلاری وار
 ویرر عقیده جهان اهللی بوسبوتون بوسوزه
 قارانلیق اولماسا ، چاتماز بشرایشیق گونوزه
 ایگیت او دور وطن اوستونده جسمدن ال اوزه
 گمی کیمی بدنی قان دنیز ایچینده اوزه

آنا وطندن اتور از حیاتی‌نی ایتیره
 ازون بوغا، آناسین امن ساحله یتیره
 رشید اوغولارا چوخ احتیاجی وار وطنین
 ایاغی آتدا آزه خائین باشین بدنین
 چیچکلرین سو وارا قانیله بوشن چمنین
 آدی شهید یازیلار بیل، وطن دییب‌الهنین
 ازون ویرن الومه، الکه سین ایدن آزاد
 قویار صحیفهء تاریخه قهرمان بیر آد
 او کسلیکه وورار دم همیشه وجداندان
 محال‌دیر که اولار قورخا بیر اووچ قاندان
 بیزیم جوانلاریمیز گوجلودور لر اصلان^(۱)
 دیمه که قان تگن اولماز شرفلی انساندان
 شرافتی اولان عالمده قانه قان ایلر
 مبارزه آپارار، مسلکین عیان ایلر
 ایشیق‌لیقی سون ایتمز هراس، ظلمتدن
 اینانما سان نه گور قورخمیوب مشقتدن
 ایدیب بو آذر ایلی استفاده قدرتدن
 تمام خلقیمیزی قورتاریب اسارتدن
 بو قدرتیله بوتون اولدی خلقیمیز آزاد
 همیشه لیک، آرادان قالدیریلدی استبداد

آرزوی کودک نابینا

طفلی حسّاس و مادر زاد کور	گفت روزی بر یکی بینا پسر
قوّء بینائیم در دیده نیست	هستیم نخلی است کورا، نی ثمر
کرده اندم گوشزد این مسئله	کاندر عالم هست شامی و سحر
دیدنیهایست بس نغز ولطیف	کز دل محزون کند رفع کدر
باغ و راغ و بوستان و گلستان	روح جانبخش است بر نوع بشر
آفتاب عالم آرائیست، کو	باشد از مشرق سحر گه جلوه گر
اقتباس نور مه از نور اوست	وز رخس انجم فروزان سر بسر
وین زمین گردد بدو چون دایره	می کند پیدا موّثر را اثر
اینهمه پیشم نیرزد بر جوی	شد مطول ماجرای مختصر
آرزویی کاندر عالم مراست	این بود کز لطف حتی دادگر
دیدگانم لحظه ای بینا شدی!	روی مادر دیدمی تا یک نظر
جز تماشای جمال مادرم	در دل من نی تمنای دگر
هستیم از هستی مادر بود	دارمش زان اشتیاق بیشتر

ای حسینی خامه سحر آفرین

کرده سعدی زمانت مشتهر

قطعهٔ پند

ایکه خواهی کز تو ماند نام نیکو یادگار
 دور کن کبر از خود و گاه تواضع خاک باش
 در ره میهن پرستی و به سربازی و جنگ
 چون پلنگ تیز دندان چابک و چالاک باش
 مایهٔ پستی است بیم و ترس و سستی در جهان
 مایلی گر بر ترقی! جدی و چالاک باش
 عقل سالم در وجود سالم است ای با خرد
 کوش اندر ورزش و گردنده چون افلاک باش
 جهد کن صیاد باش و صید برفتارک بند
 سر بکوب آنرا که گوید صید برفتارک باش
 خواهی ار عزّ و شرف بر هیچ عادت تن مده
 ور بذلت طالبی! معتاد بر تریاک باش
 تا که سعدی زمان در جامعه همدرد نیست
 جهد کن از کشف راز سینه در امساک باش

بعثت محدود بودن صفحات این دفتر و نیز بعنوان معرفی نمونه‌هایی
از اشعار مختلف شاعر، با پوزش از خوانندگان عزیز فقط قسمتی از چکامه‌ها
نقل می‌گردد.

به زبان ترکی آذری

عاشورای حسینی

ترقی عالمینده کربلا شاهی قدم وردی
یزیدین صفحه تاریخینه نقش عدم وردی
یگانه منجی اسلام افکاری ایده تبدیل
قوروب کرب و بلاده بیر مقدس فکریله تشکیل
اوتشکیل آل سفیانین ایدوب کابینه‌سین تعطیل
اوز استقلالینه شمشیریه خونین قلم وردی
حسین بن علی گوردی نظام دین اولور درهم
تمرددن یتن زخمه بلوب لازمدی بیر مرهم
مبادا جدّنین قانونینی اشرار ایده برهم
اوگون بیر خیمه اجراء شه گردون خیم وردی
امورات سیاستده ویره تشکیلینه رونق
ابوالفضله دیدی ور شهر بند عشقده بیرق
سلاطینه جراید نشر اولونسون کیم‌الوب ناحق
نه اوستنده الوب کیم حق‌حرف‌کیف وکم‌وردی

ایله فکر سیاسی ایشلدوب سلطان مظلومان
 که ذکرى مادّهء تاریخدور تا دور ایدده دوران
 فنون جنگی ویرسون هر سیاسی لشکره اعلان
 ازل میدان رزم کربلاده بیر قدم وردی
 ویروب فرمان نظامیسی یغیشدی باشینه بیرباش
 ابوالفضله بویوردی گل امیر لشکریم قارداش
 علم ور قلب لشکرده ضمیریم سرینی قیل فاش
 آچوبدور پرچم نصرت، علم اول محتشم وردی
 قیلوب سلطان مظلومان سپاهین جرأ ته ترغیب
 صف آرا لیقدا ویردی میمنه هم میسره ترتیب
 ایکی لشکر آلوب فرمان جنگی رأی اولوب تصویب
 ازل سعد اوغلی تیریلده او فرمانه رقم وردی
 جوانلار نامینه موضوع اولوب قانسون حرّیت
 عمومی بیر وظیفه بلدی سربازان حیثیت
 هرآزاده جوان باش ویرماقندا قیلدی جدیت
 ولیکن تیر غم دلدن خواتین حرم وردی
 علم یاتدی علمدار الدی سندی لشکر اسلام
 امام اوسته هجوم آور اولوب کفار بد فرجام
 الینده ذوالفقارین قبضه سی شاه ملک خُدام
 ایدوب حمله صفوف دشمن دینی بهم وردی

وراردی لشکره شمشیر قہر آمیز او بی غمخوار
 دیردی دمبدم تکبیر، پور حیدر کسّار
 یورولدی بسکه دعوا ایتدی سبط احمد مختار
 یرہ اوز نیزہ سین اول شہریار غم حشم وردی
 وجود نازنینی قید کثرتدن تاپوپ وحدت
 دوروب، حق مرکز ینده آیهء توحیدہ بیر آیت
 ضلالت لشکریندن بیر نفر چوخ ایلدوب جرأت
 شہدین سجده گاہیندن او بیرسنگ ستم وردی
 آخوب قان وجه وجه اللہی دوتدی دولدی عین اللہ
 یغوب دامانینی سیلسون اوقانی عین حقدن شاہ
 نمایان اولدی قلب قلب عالم گون کیمی ناگاہ
 مکان لامکانہ حرملہ بیر تیر او دم وردی
 او اوخ اوج شعبہ لیدی بیر وظیفہ ایلدی ایفاء
 او شاہین سینہ سینده آچدی باب مجلس شورا
 همان شورای عالی کشف ایدوب معنای عاشورا
 یخلماق رأئی تصویب اولدی شہ کلک رقم وردی
 منافقر قیلوب شورا قتالہ تسازہ رأی آلدی
 ایدوب خطی سنان اجرای آراء توپراقا سالدی
 یارالی جیہہ سین قویدی ترابہ ضعفہ قالدی
 نہ حسّ اولدی او دمده نہ دم لا و نعم وردی

گلنده هوشه عرض ایتدی که ای دانای مکنونات!
بو حاله شاهد اول ، انجام تاپدی جمله مرقومات
نشان ویردیم بو صحرا ده واریم دور هر نه معلومات
گورن تصدیق مهری خطیم^و اوسته لاجرم وردی
حسینی ساخلا بویرده سوزون آغلاتما زهرانی
مگر سن بلموسن؟ زهرا غمی یاندوردی دنیانی
نه ایسترسن دی ویرسون نا امیدایتمز حسین جانی
بیرینون سینه سیندن هاردا ارباب کرم وردی؟!

زبانحال علیامخدره حضرت زینب (ع) در قتلگاه به جسد برادر عزیزش

ای قانیله رونق ویرن اسلامه حسینیم
دورسال یولا، زینب گیدوری شامه حسینیم
قانیله بلادشتینی رنگین ایلدون سن
پرونده غاصبری ننگین ایلدون سن
اسلام آرادان گیتیمه، تضمین ایلدون سن
ای تربتی دارو هامی اسقامه حسینیم
سندّه آتامیز طیّ ایلین بیرویولی گیتدون
اسلامی سرافراز ایلدون، ترک سر ایتدون
الدون سوکنارینده سوسوز، دینی دیریتدون
یازدون باجوا قانیله برنامه حسینیم
زهرايه منم نائبه ای زاده زهراء !
برنامه می دلخواهویله ایلرم اجره
باخمام نقدر ورسالا بو لشکر اعداء
دین اوسته دایانام هامی آلامه حسینیم
اقدام ایلدون عزّت کامل تاپا قرآن
کاخ ستم و کفر اولا دنیا بوئی ویران

هند او غلونون آمالینه چکدون خط بطلان
 قان اولدی مداد ، اوخ سینیقی خامه حسینیم
 منده ایدرم سنله بو تبلیغده شرکت
 قویمام اموی لر ایده کتمان حقیقت
 شام ایچره یزیده ایدرم آیه تلاوت
 یتسون علوی خدمتیم انجامه حسینیم
 محو ایتماقا قرآنی یزید ایتسه تقلّا
 برهانیله قرآن آدینی ایلـرم احیاء
 گور سونله که دانشکده سینه ده زهـرا
 تعلیم ایلوبدور نجه علامه حسینیم!
 ترویج شریعتدی بو اوضاع شهادت
 مستلزم اسرار شهادتدی اسارت
 بی پرده گرگ پرده نشینان خـدارت
 اقدام ایده اسرارده اعلامه حسینیم
 غم رنگینی غمدن آقاران زلفیم آلاندا
 قانلو یوزی قانلو شفق آفاقه سالاندا
 دنیا هامی بیر نطقیمه حیرتده قالاندا
 نهضت یارادار عالم اسلامه حسینیم
 من نطقیمه ، سن آیه کطفیله برادر
 بر پا ایدروق کوفه ده هنگامه محشر

تاگون تک اولا حقیمرز عالمیره اظهار

گون دیدهء ناحقده دونه شامه حسینیم

ای کهف یتامی نیه قان ایچره یاتوبسان ؟

گوزدن بویتمه قالان اطفالی آتوبسان

سن ایسته دیقون مقصد و آماله چاتوبسان

اما ال آچوب دشمنون ایتامه حسینیم

قارداش گیدورم یوخدی دایانماقلیقافرصت

باش سیز بدنون گلدیم ایدم بیرده زیارت

سعد اوغلی دیمم ظلمده ایلوب نه جسارت!

ظلمین یتوروب نقصینی اتمامه حسینیم

ای رونق اسلامین اولان تشنه شهیدی

هریاندان اولوب قطع ، (حسینی) نین امیددی

درد و غم الیندن نه گور سیم سفیدی

گوزدن تو کوری عارض زرفامه حسینیم

عَقِيلَةُ الْعَرَبِ زَيْنَبُ كُبْرَى "سَلامُ اللَّهِ عَلَيْهَا"

سَترِ ناموسِ نبوت چون حجابِ زینب است

محتجب لفظ حجاب از احتجابِ زینب است

دخترِ قرآنِ ناطق ، خواهرِ ناموسِ دین

کی دهد معجز ز سر؟ قرآن کتابِ زینب است

هر کجا تدریسِ قرآن میشود در مکتبی

اولین بانی بدین مکتب ، جنابِ زینب است

درسِ قرآن بر زنان کوفه میدادی مدام

نی شگفت اسرارِ قرآن ، جد و بابِ زینب است

حرفهایش بود از بس مستدل و منطقی

زادهٔ مرجانه رسوا ، از خطابِ زینب است

میرشام شوم ، با آن نخوت و آن ملعنت

نادم از پرسش ، مشوش از جوابِ زینب است

دستگاهِ ظلم را کوبنده و برباد ده

بر یزید مست و لایعقل ، عتابِ زینب است

بر سر قبرش روی ، گر سوز و سازی بشنوی

آن صدای سوزش قلب کبابِ زینب است

زن مگو از همتش مردان عالم شرمسار!

توتیای چشم مردان ، از ترابِ زینب است

زن مگو ناموس حی ذوالجلال و زینِ اَب

کی توان گفتن زنی اندر حساب زینب است؟

چشم بینای فلک چون او زنی هرگز ندید

مریم و زهرا، برون زین احتساب زینب است

امتداد رشتهٔ اسلام را عِلّت بدهر

نطق آتشبار و در بازو طناب زینب است

بحر مواجی است زینب در شووئن زندگی

اندر آن دریا "حسینی" هم حباب زینب است

از فرمایشات حضرت امام محمد باقر (ع)

تُعْصِي الْإِلَهَ وَأَنْتَ تُظَهِّرُ حُبَّهُ هَذَا لَعْمُكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طَعْتَهُ إِنَّ الْمَحِبَّ لِمَنْ أَحَبَّ مُطِيعُ

تظاهر به حُب خدا میکنی خدا را گنه در خفا میکنی
اطاعت کند بر حبیبش مُحِبِّ به حُبش دروغ ادعا میکنی

رباعیات

کسی بعالم امکان اگر نگاه کند نظر به انجم و افلاک و مهرو ماه کند
بگوش جان شنود لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ پس اعتراف به یکتائیِ اله کند

ای آنکه تو خلاق همه کون و مکانی داری نه مکانی و نه خالی زمکانی
کی فکر و خرد بکنه ذات تو رسد؟ آید به خرد هر آنچه تو خالق آنی

راهی که بود راست ره آئین است آثار سعادت است و نامش دین است
تقوی بطلب گر عزّ و شوکت خواهی قانون طبیعت است و فطرت این است

نادیده بدی، مباش بر خلق طنین جاوید بماند آنکه او گرد دامن
فارغ منشین ز کوشش و سعی و عمل یاری بطلب ز صحبت اهل یقین

پناه آورده‌ام

گه سخن از گاو و ماهی ، گه ز ماه آورده‌ام
 گه به‌میدان سخن شه ، گه سپاه آورده‌ام
 گه ز جور خار چون بلبل بسی نالیده‌ام
 گه حکایتها ز گل ، گه از گیاه آورده‌ام
 مو شکافی کرده‌ام گه در فنون شاعری
 گه بموی فکر صد یوسف ز چاه آورده‌ام
 در قوافی گاه ایطاء جلی و گه خفی
 گه پی وزن سخن، لفظ تباه آورده‌ام
 خورده‌ام دود چراغ و خون دل شبهای تار
 همچو باد از سینه آه صبحگاه آورده‌ام
 چشم پوشی می‌کنند ارباب علم و معرفت
 من نه این چامه برای عزّ و جاه آورده‌ام
 مقصد دیگر ندارم جز عطای کردگار
 بس خطا کارم دو چشم تر گواه آورده‌ام
 من یکی مور ضعیف و لاغرم ، ران ملخ
 با سر افرازی به‌خاکپای شاه آورده‌ام
 ای‌خدای جرم بخشو عیب پوشو بنده دوست!
 بر در عالم پناه تو پناه آورده‌ام

جود بی پایان تو، بر لغزشم کرده جری
نادم از کرده، آه عذر خواه آورده ام
کهر با دانسته ام لطف خطا پوش ترا
از خطا کاهیده جسمی همچو گاه آورده ام
گاهگاهی از برای شافغان روز حشر
از دل پر درد آتش ریز آه آورده ام
نوک خامه در کفم آتش فشانی کرده است
قصه از کرب و بلا و ز خیمه گاه آورده ام
گرچه سعدی زمانم در سعادت گمراهم
با قلم بس گمراهان را خود براه آورده ام
من بدربار حسینی کمترین مستخدم
مطمئن از آنم و نی اشتباه آورده ام

صرف نظر از وارستگی و تواضع خاصی که در چکامه ذیل مشاهده می‌گردد. کتبی که مورد اشاره قرار گرفته مراتب تحصیلی و عمق مطالعه شاعر را نیز نشان می‌دهد.

نه طبع نکته‌سنج و سخندان گتور مشم

نه فضل و نه قریحه شایان گتور مشم

نه وار تفوقیم شعرای معاصره

نه ذره‌جه فضیلت و رجحان گتور مشم

نه عالمم نه جاهل مطلق بوقدر وار

تألیف کنزه رنج فراوان گتور مشم

جهل بسیط و جهل مرکب تفاوتین

استاد ارگدوب اله آسان گتور مشم

نه علم (صرف و نحو) ده وار ما هریتیم

نه فکریمی بو عرصه ده پویان گتور مشم

نه مبتدای مطلبه حاکی اولوب خبر

طالع یازاندا، نه مه تابان گتور مشم

نه جامع علم قدیم و جدیده من

ترکیبدن و نه اله میزان گتور مشم

نه بلمشم تفاوت موصوف و نه صفت

نه کلمه غضنفره غران گتور مشم

نه (منطق و کلام و نه حکمتده) واقفم

نه (شرح حاشیه) اله بیر آن گتور مشم

صغری ندور و یاندی کبری بلنمورم

نه (جوهر نزیده) من عرفان گتور مشم

(تجرید) درسینی منه علامه ویرمیوب

طوسینی نه مدیر دبستان گتور مشم

شیخ الرئیسدن نه (شفا) درسین آلموشام

نه درد جهلیمه اونی درمان گتور مشم

نه گردش نجوم و نه هیئتدن آگهم

نه ارضی دورشمده گردان گتور مشم

نه گور مشم علوم (حساب و نه هندسه)

نه کسرو جبره فرصت و امکان گتور مشم

نه رشته وار الیمده (معان و بیانندن)

نه من (بدیع) آ دینلو گلستان گتور مشم

نه گز مشم درخت (مطولده) شاخ شاخ

نه کم و کیف مطلبه برهان گتور مشم

نه علم (فقهه) وارنه (اصوله) بصیرتیم

نه اصل و فرعدن اله عنوان گتور مشم

نه مطلق و مقیدی بلم نه قطع و ظن

نقض یقینه شکی نه ارکان گتور مشم

نه من (معالم) و نه (قوانینه) باخموشام
 نه عرصهٔ فصولده جولان گتور مشم
 شاگردا ولا نما دیم من آخوندا (کفایه ده)
 نه شیخدن (رئائیله) امعان گتور مشم
 نه (لمعه) ده بصیرم و نه (شرح لمعه) ده
 نه پایهٔ (شرایعه) پایان گتور مشم
 نه جوهر (جواهره) گنجور اولموشام
 نه من (ریاضدن) گل وریحان گتور مشم
 نه مسلک مسالکه من سالک اولموشام
 نه شیخ تک (طهارت) پنهان گتور مشم
 نه ایتمیشم (مکاسب) انصاریه نظر
 نه پر بها مناعی من ارزان گتور مشم
 علامه یا خشی شرح و پرو بدور (قواعد ده)
 افسوس من قواعده نسیان گتور مشم
 (لب الاصول) گورمیشم دوزدوزانین
 چون طبعه گتمیوب اودی حرمان گتور مشم
 انوار و درّه دن نهواریمدور فنون شعر
 شعرا و خواجه تک نه غزلخوان گتور مشم
 نه وزن و سجع و قافیه بلم نه رسم شعر
 سلطان آدی یا زاندا نه فرمان گتور مشم

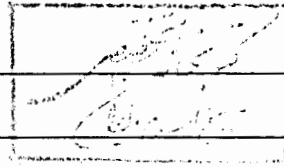
نه صنعت عروضه وار خبر و یتیم
 هیچ بلمورم سوزی هارا هاردان گتورمشم
 تشبیه هله تناسب و تجنیسی بلمورم
 نه زلف یاری جمع و پریشان گتورمشم
 سرباز و باز و بازی ایدن وقت لّف و نشر
 چنگال و درب و عرصه میدان گتورمشم
 ایطاء اولار جلی و خفی چونکه بلمورم
 علت او دور که جانیله جانان گتورمشم
 نه شاهباز اوج کلامم نه مدح باز
 سرباز وار، تحفه سلطان گتورمشم
 شیرین ایدوب کلامیمی بوشورگوزیاشی
 فرهادوار کلک خروشان گتورمشم
 پای ملخدی یازدیقیم اشعار مورتک
 فرضا یتیمشم حسینی، سلیمان گتورمشم
 یوخ یوخ، فزوندی شان سلیمان کربلا
 چون جبرئیل گفته یزدان گتورمشم
 قاره ایدوب منیم یوزیمی لوث معصیت
 بیر عمر شکر نعمته کفران گتورمشم
 رحم ایله ای خلاقه راحم حسینیم
 بیر تحفه دور حضوره پژمان گتورمشم
 بیر عمر عقلی ایلمیشم نفسیمه اسیر
 اوز لغزشدن ایمدی پشیمان گتورمشم

اشعار ذیل (تضمین و عبرت‌نامه) از آخرین سروده‌های شاعراست
در واپسین روزهای حیاتش که اجل مهلت نداد تا تکمیل کند و به ویرایش
بپردازد. ضمناً "نمایانگر احساسات درونی وی نیز می‌باشد."

تضمین از غزل سعدی

نه ساکن میخانه و نه دیر و کنشتیم
نه لایق مسجد، نه سزاوار بهشتیم
شرمنده ز افعال نکوهیده و زشتیم
"خرما نتوان خورد ازین خار که کشتیم
دیبا نتوان کرد ازین پشم که رشتیم"
از جرم، سیه روی بدین موی سپیدیم
شرمنده ز کردار بُرِ حَیّ مجیدیم
از عمر، بجز غفلت و لغزش نگزیدیم
"بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم
پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم"
گر اشک بصر لوث معاصی نزداید
روزی که همه دفتر اعمال گشاید
ما را عمل زشت خود افسرده نماید
"ما کشتهٔ نفسیم و بس آوخ که برآید
از ما بقیامت که چرا نفس نکشتیم"

افسوس! گلستان جوانی که خزان گشت
از قافله ماندیم، بپا آبله در دشت
افسوس! ز خیرات تهی همچو نگون طشت
"افسوس! برای عمرگرانمایه که بگذشت
ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم "
قومی است که شب تا بحربادل و رغبت
مشغول بذکرند و مناجات و اطاعت
نه در پی خوابند، نه آسایش و راحت
"ایشان چو ملخ در پس زانوی ریاضت
ما، مور میان بسته دوان برادر و دشتیم "



(عبرت نامه)

ایکه داری عقل سالم در بدن
 با شدت گر خانه از دُر و بلور
 گر به ثروت برتر از قارون شوی
 گر هزاران سال باشی کامران
 گر شوی در زور و زردستان سام
 ریزد آخر نخل عمرت شاخ و برگ
 گر جهانی باشدت زیر نگین
 گر بخیلی ور چو حاتم ذوالکرم
 تا کی آخر این هوی و این هوس؟
 چشم عبرت باز کن بر رفتگان!
 گر نجات هر دو دنیا آرزوست
 دامن سلطان مظلومان بگیر

گوش جان بگشا و بشنو پند من
 عاقبت جای تو باشد قعر گور
 در دل خاک عاقبت مدفون شوی
 آخر اندر خاک می باشی نهان
 ور بود از مغز مرعانت طعام
 حاصل شاه و گدا، مرگ است مرگ
 ور مطیع امر تو روی زمین
 می نماند جاودان در دهر، کس
 بنگر اندر خاک تیره خفتگان
 خدمت شاه شهیدان بس نکوست
 تا بتو باشد همیشه دستگیر

آقای جواد آذر

در سوگ شاعر نادره‌گفتار روانشاد حسینی "سعدی زمان"

رفت آنکه در اقلیم سخن سیرت و سان داشت
 وز نقش خطا خامه او خط امان داشت
 رفت آنکه دلش آینه چهره حق بود
 تا بود بر این آینه چشمی نگران داشت
 هم پاک گهر آمد و هم پاک گهر رفت
 زیرا گهر از دوده پاکان جهان داشت
 بگذاشت جهان را به نکونامی و بگذشت
 این سود ، ز سودای جهان گذران داشت
 جز مهر نورزید و بجز حق نپرستید
 تا داشت دل پاک بدین مهر و نشان داشت
 در کوی وفا سود بعمری سرو ، هرگز
 در دل نه غم سود و نه پروای زیان داشت
 صد درد جگرسوز ز ناسازی دوران
 در پرده ساز دل بشکسته ، نهان داشت
 چون چشمه خورشید ، به درویش و توانگر
 در سینه بی‌کینه دلی آینه سان داشت

در نیک سرشتی صفت گوهر علطان
در پاک نهادی، گهر آب روان داشت
آن روح مجسم که سراپای صفا بود
وان نفس مکرم که بدل گنج روان داشت
در کار زبان آوری آن نادره گفتار
با تیغ بیان یکدله کلک دوزبان داشت
از شور حسینی که بسر داشت همه عمر
صد نغمه دلکش ز ره دل بزبان داشت
فرزند خلف ماند به گیتی، زهی آن پیر!
کز دولت فرزند خلف بخت جوان داشت
در صحنه میدان فصاحت بفن خویش
عنوان همایونفر "سعدی زمان" داشت
در سوگ حسینی دل غم پرور "آذر"
چون خامه او دیده خونابه فشان داشت

مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا جعفر بخشایشی
که در زمان حیات شاعر سروده .

تقریظ بر کتاب کنزالحسینی

سرشار طبع و فضل نمایان گتور موسن
سُحْرُ حلال و قدرت سَحْبَان گتور موسن
ابطال سحره قدرت نطق و بیانیه
اعجاز موسوی کیمی شعبان گتور موسن
چو خودور تفوّقون شعرای معاصره
اسلافه ده فضیلت و رجحان گتور موسن
جهلی زبون ایدوب علمای عزیز تک
کنز کلامه دُرّ فراوان گتور موسن
آدلار حقیقتا "یره گویدن نزول ایدر
بیجا دگل که شهرت شایان گتور موسن
سلطان ملک شعر سن ای سعدی زمان !
چرخ ادبده مهر درخشان گتور موسن
دریای فضلدن دُرّ علم آختارانلارا
غوّاص وار لؤلؤ و مرجان گتور موسن

جهل بسیط و جهل مرکب تفاوتین
 لِلّٰهِ دَرْکُ اَلْهٖ آسان گتور موسن
 وار (صرف ونحو) ده نهگوزل ماهریتون
 چون فکروی بو عرصه ده پویان گتور موسن
 هر مبتدا دالنجا کلامونده وار خبر
 طالع یازان زمان مه تابان گتور موسن
 سن جامع علوم قدیم و جدید سن
 ترکیبدن اله گوزل عنوان گتور موسن
 موصوفیه صفتده عجب وار بصیرتون!
 اخفش مثال نحوه میدان گتور موسن
 هم (لمعه) نین اوزینده، شروحینده خبره سن
 هم (شرح تذکره) اله هر آن گتور موسن
 آگاهسن (شرایع) و احکامه سن یقین
 ظنّ و یقینه معتبر ارکان گتور موسن
 چوخ خبرویتون وار (اصول و فروعده)
 علّت ندور تجاهل و کتمان گتور موسن!
 (منطق) ده علم (حکمت و هیئت) ده خبره سن
 گون دوره سینده بویری گردان گتور موسن
 (صغری) ندور و یاندی (کبری) بلوندوروب
 خضر عقوله چشمه حیوان گتور موسن

گرچه (مطولین) آغاجی چوخ بوداقلیدور
 اما گزوب اوشاخه لری سان گتور موسن
 گر یوخ الونده رشته (معان و بیانندن) ؟
 هاردان (بدیعه) دقت و امعان گتورموسن ؟
 (تجرید) گورمین نه بلر کیمدی شارچی ؟
 طوسینی سن مدیر دبستان گتور موسن
 جهلین (شفا) سی خامه شیخ الرّئیس دور
 گر گورمیوب اونی نجه درمان گتور موسن ؟
 نقش اولمیوبدی سینه وه گر (جوهر نرید)
 هاردان کنوز مطلبه عرفان گتور موسن ؟
 معلوم اولان (کفایه) ده کافیدی قدرتون
 علت بودور آخوند خراسان گتور موسن
 گنجینه (جواهره) گنجور سن یقین
 الحق (ریاضدن) گل و ریحان گتور موسن
 زیبنده دور دیسم سنه یا بارّ البدیع
 سن حکمتیله شیوه لقمان گتور موسن
 (انوار و درّه) نی یازان اولماز سنه عدیل
 طبع رساوه خواجه ثنا خوان گتور موسن
 طبعا (عروض) علمی دولوب صدر پا کوه
 عالم بلر سوزی هارا هاردان گتور موسن

آگاہ سن تناسب و تشبیہہ مو بمو
 زلف نگاری جمع و پریشان گتور موسن
 چو خودور سوزونده صنعت ایہام و توریہ
 تجنیس سوزلروندہ فراوان گتور موسن
 ابداع و استعارہ کلامونده یر بہ یر
 مانند خال و صورت جانان گتور موسن
 استاد سن صنایع شعرہ حقیقتا "
 معلوم اولور تواضعہ اعلان گتور موسن
 سلطان عشقہ، عاشق از جان گذشتہ سن
 عاشق مثال، تحفہ جانان گتور موسن
 شیرین ایدوب کلاموی اوز معنویتون
 فرہاد وار، کلک خروشان گتور موسن
 منسوبسن حسینہ (حسینی) دی شہرتون
 کاملدی خدمتون دیمہ نقصان گتور موسن
 جدّون حسین یاخشی توجہ ایدوب سنہ
 فکر ایلمہ کہ بیر دل ویران گتور موسن
 بو خدمتہ موفق اولانماز گناہکار
 ہیچ کیمسہ باور ایلمز عصیان گتور موسن
 اشعار آبداروی الحق گورن دیر
 ہر سطرده مین آتش سوزان گتور موسن

زہرا یا نیندا حشرده سن رو سفید سن

چون نعمت محبتہ شکران گتور موسن

(بخشایشی) بو "کنز" گلستان فضل‌دور

سن گلستانہ، خار مغیلان گتور موسن

آقای محمد صادق بهادری

در سوگ شادروان خلد آشیان مرحوم مبرور شاعر شهیر
استاد حسینی سعدی زمان رضوان الله تعالی علیه

آمد پیام دوست، دل از خاکیان گرفت
عالی مقام بود ره علویان گرفت
تا ارجعی شنید به شوق لقای دوست
بگشاد بال، دامن از این خاکدان گرفت
ناگشته سیر دیده ز دیدارش ای دریغ!
دست اجل ز خوان جهان ناگهان گرفت
دردا و حسرتا! که آن گنج شایگان
رخ در حجاب خاک بروز و شبان گرفت
آتش گرفت خرمن جانم از این حدیث
آنکو شنید، آتش از این داستان گرفت
زین آتشی که در دلم از عم نپخته است
"خورشید شعله‌ای است که در آسمان گرفت"
گر سر نهم بکوه و بیابان بعید نیست
صبر از دلم ربود وز دستم عنان گرفت

تنها نه من ز دست نهادم عنان صبر
از کف عنان صبر همه دوستان گرفت
طوطی صفت به بزم حسینی شکرشکن
اکنون خموش در دل غیرا مکان گرفت
هان! گویمت که کیست مرآن شخص بی عدیل
خاکش به برکشیده چو جانش بجان گرفت
(شیرت حسینی است ولقب سعدی زمان)
استاد شاعریست که نامش جهان گرفت
گنجینهء مکارم و گنجور علم و فضل
صیت محامدش ز کران تا کران گرفت
هیئات مام دهر بزاید نظیر او
دیگر نظیر او نتوان در گمان گرفت
منعم مکن چو گل زخم ارچاک پیرهن
گلچین روزگار گل از گلستان گرفت
روشن چراغ شمع شبستان عشق بود
باد سحر وزید و به قهر از میان گرفت
عشقی چه عشق! عشق حسین بن فاطمه (ع)
طوبی لَه که عزّت هر دو جهان گرفت
با عشق شاه دین بسر آورد عمر خویش
این شأن و مرتبت ز شاه انس و جان گرفت

در آستان شاه شهیدان بصدق دل
 خدمت نمود و عزّت از آن آستان گرفت
 چون خدمتش بحسن عمل بود توأمان
 رفعت نگر که پا بسر فرقدان گرفت
 اینست افتخار و سعادت چنین بود
 گر طالبی، بحسن عمل می‌توان گرفت
 توفیق اگر شنیده‌ای اینست هوشدار!
 صدق عمل بیار؛ نه آسان توان گرفت
 شمار سهل، اینهمه تجلیل پر شکوه
 مرخص با شکوه که جا در جنان گرفت
 بنگر چگونه مثل پدر مرده کودکی
 گوهر بدامن از مژده پیر و جوان گرفت
 تشریف این مقام نه درخورد هرکسی است
 الا، مر آن کسی که ره راستان گرفت
 جز آستان دوست نیآورد سر فرود
 دست نیاز تا ابد از این و آن گرفت
 حاشا! که مرده‌است حسینی، نه، زنده‌است
 با نام نیک زندگی جاودان گرفت
 یادش بخیر باد بهادر به روزگار
 جا در بهشت طایر عرش آشیان گرفت

همای فضل

بخشی از چکامه آقای دکتر پدیده در سوگ

شادروان سعدی زمان حسینی

حیف بر بستِ رخت فضل خدای	سایه از سر گرفت همچو همای
تار بگست زهره را از هم	سوگ شد سور در گلوگه نای
سر بگردون کشید؛ تا که کشید	زین سیه خاک پست یکسره پای
زی سرای ابد که آخرتست	رخت بر بست زین سپنج سرای
در غمش بسکه خون زدل جوشید	خیزد از چشم، اشکخون پالای
داغ هجران نهاد بر دلها	تا که جان ز جسم گشت جدای
خرمن جان و دل گرفته شرار	نوک خامه است بسکه آتش زای
طرف نا بسته طرفه العینی	عمر بر باد رفت برق آسای !
تکیه بر نام نیک کن، نکند	تکیه عاقل به تیغ جوشن خای
خود جهان پایدار نیست چه سود !	گفتنش هرزه تا که حشر بیای
نام نیکی گذارور نه بزور	رفت خواهی ز قصر زر اندای
نغمه شاد بر نخواهد خاست	نای ما در گلو شکسته نوای
خادم آستان شاه شهید	شاعر خسرو فلک پیمای
نام سعدی زمان و گوی سبق	برده از دیگران بفضل و بهرای
مدح اولاد مرتضی میکرد	بر در کس نگشت ناصیه سای

مشتی از خاک درگهش ندهند بر هزاران قصور قیصر و رای
 در بیت لبیت را یا رب * بر رخس از ره کرم بگشای
 خواستم از پدیدۀ تاریخش
 گفت (خاموش شد حسینی‌وای) **

* - اشاره است به حدیث "مَنْ أُنْشِدَ لَنَا بَيْتاً فَقَدْ أُنْشِدَ اللَّهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ".

** - به حساب جمل ۱۴۰۶ ه. ق است.

آقای صادق نائب

(۱)

در رثای استادنا الاجل مرحوم جناب آقای
حسینی سعدی زمان رحمةُ الله عليه

سر سلسلهٔ اهل وفا بود حسینی	در مجمع ما روح صفا بود حسینی
در علم و هنر چون یمّواج و سرامد	در فضل بجمع فضلا بود حسینی
استاد گرانمایهٔ ما ، عارف کامل	شمع دل بزم عرفا بود حسینی
سعدیّ زمان نام و ملقب به حسینی	در عصر خود انگشت نما بود حسینی
در انجمن شعر و ادب صاحب کرسی	خود نابغه ، تاج شعرا بود حسینی
گر پردهٔ اغراض شدی ردّ ز افکار	آنگاه عیان بود چها بود حسینی
در آذری اشعار همی کرده چه غوغا!	الحق ، ادیب الادبا بود حسینی
بی زنگ دغل آینهٔ قلب شریفش	عاری ز همه رنگ و ریابود حسینی
یک فرد بظاهر زمیان رفت بمعنا	آلاف در این مجمع ما بود حسینی
در مرز ولایت بمثل سنگر محکم	برجان عدو برق بلا بود حسینی
صرف نظر از این همه اوصاف و مناقب	خود خادم شاه شهید بود حسینی
عاشق به حسین و بسرش شور حسینی	مدّاح شه کرب و بلا بود حسینی
با یاد غم نام حسین اشک بدامن	بر آلِ عبا نوحه سرا بود حسینی
هم نغمهٔ او بود حسینی به مجالس	هم زینت هر بزم عزابود حسینی
نائب ز وفاداری آن مرد ، سخن بس	سر سلسلهٔ اهل وفا بود حسینی

بهریان ترکی

(۲)

حضرت سعدی زمان گیتدی

آتوب دار فنانی حضرت سعدی زمان گیتدی
 بقا تاپدی اوزی جدی حسینه میهمان گیتدی
 حسینی گلدی دنیاچه حسینی گیتدی عقیابه
 حسین وای دلده توکدی عمریجه اشک روان گیتدی
 حسینین آدینه هریرده بیر مجلس اولوب بر پا
 همین بزمه حسین آدیلده اَلده ارمغان گیتدی
 اوزی زهرا بالا سیدی آنا یا فاطمه دلده
 مجالسده اولاهل عزایه همزمان گیتدی
 سیادتده لیاقتده همیشه زینت مجلس
 او گیتدی زینت مجلس اونیلده همزمان گیتدی
 یری بوش قالدی مجلس لرده بیرده مجلسه گلمز
 حسینی لردلینده قویدی داغ جاودان گیتدی
 اوزی بیر فردگیتدی ، جمعیمیزدن مینلرا سگیلدی
 هزار افسوس! الدن ایله گنج شایگان گیتدی

گلستان فضیلت باغبانی گل کیمسی سولدی
 غلط دوشمزدیسم اونلان صفای گلستان گیتدی
 حسینی مثلینی بیرده چتین چشم جهان گورسون
 اوتک گلدی جهان تکه ایدوب ترک جهان گیتدی
 نفسدن حیف، صدافسوس! ایله صاحب نفس دوشدی
 خموش اولدی داخی خاموش او دارای بیان گیتدی
 او گنجور ادب افسوس مین لر گنج پُر قیمت
 آپاردی مدفنه گنجینه دلده نهان گیتدی
 ولایتله عجین اولموشدی آب و خاکی خلقتده
 کتب یازدی ولایت اوسته سعدی زمان گیتدی
 آدین دنیاده تألیفاتی ساخلار زنده البتّه
 اوزی الدی اگرچه اول ادیب نکته دان گیتدی
 اولوب بیر قالب بیروح آذربایجان اهلی
 حسینی گیتدی یعنی روح آذربایجان گیتدی
 اورکده درد دینی بسلدی قان اوتدی آخرده
 حضور جدینه دین دردی دلده باغریقان گیتدی
 آناسی فاطمه چون نوحه خوانه چوخ ویرر قیمت
 حضور حضرت زهرايه، اوغلی نوحه خوان گیتدی

یغیشدی جمع اولوب احباب نعشین ایتدیلرتشیع
 کمال عزتیه قبره اول گنج گران گیتدی
 کلیدی کربلایه بو جماعت روز عاشورا
 حسین ساعتی که پیکریندن باش وجان گیتدی
 دُگلدی زنده اصحابی کوتورسون نعشینی یِردن
 قالب توپراقلار اوسته جسمی چشمه چشمه قان گیتدی
 ایتردون (تائبا) افسوس! او استاد وفا داری
 فراقینده قویوب آغلار سنی اول مهربان گیتدی
 بو سعدی زمان نام و نشانی جاودانیدور
 اوزیندن قویدی دنیاده گوزل نام و نشان گیتدی

آقای حیدر خوندل

بیاد استاد گرانقدر جناب آقای حسینی سعدی زمان علیه‌الرحمه

حسینی شاعر آل محمد (ص) بود رفت از دست !
 بسنگ هجر، از هر شاعر آزاده، دل بشکست
 به نزهتگاه فردوس الهی دیده چون بگشود
 بصد شوق و تمنا رخت خود زین خاکدان بر بست
 چو شمعی سوخت عمری بزم ما را روشنایی داد
 چو شد خاموش، جان بگداخت، بر جان آفرین پیوست
 ز آثارش که مانده یادگار از رشحہ کلکش
 پس از او رونق بازار هر گوینده را بشکست
 ادیبی نکته پردازی، خطیبی چیره دستی بود
 بلندی بین نظر را چشم بر بست از جهان پست
 به سعدی زمان بودن نمیکرد افتخار اصلاً
 بعنوان حسینی بودنش بس افتخاری هست
 به تیری کز کمان چرخ پیر آمد هدف گردید
 بسرعت سوی جنت هم چو تیری بود رفت از شست
 چو شد مدهوش از جام تجلای جمال دوست
 تو گوئی ناشناس رشته الفت ز ما بگسست

نه تنها شد به مرگ ناگزیر از بند تن آزاد
 رها از قید هستی شد ز قید هر تعلّق رست
 رثائی کی توان گفتن ازین شیوا و زیبا تر ؟
 حسینی شاعر آل محمد (ص) بود رفت از دست !
 چو برپاخواست اندر محفل غم ، محشری برخاست
 بدامن ها نشاند آبی به هر بزم عزا بنشست
 ز بس آزرده شد از تنگی تن طایر روحش
 بپام عرش گوئی ناگهان از دام هستی جست
 روا باشد کنم از "چارده معصوم" او یادی
 جهانی مندرج در لابلای یک کتابی هست
 چو پرسیدم ز خوندل سال تاریخ وفاتش گفت
 حسینی بی (غرور*) و کینه رفت از جام وحدت مست

آقای احمد شبابی

در سوگ عزیز از دست رفته مرحوم زنده‌یاد حسینی سعدی زمان

آسوده شد از بستر آلام حسینی
راهی که از آن ره‌مهر رفتند و گذشتند
یک عمر قدم زد به گلستان حسینی
اندر دل خود می‌وحسین بن علی (ع) داشت
این اسم دل‌انگیز که دلبسته او بود
سوز سخنش شاهدگوی شبابی است
خواهان گُهر بود بدریای سخن رفت
نظمش همه‌موزون و کلامش همه‌مطبوع
خواهی اگر از نام و نشانش بشناسی
در شعر و سخن داد بیایان سحرش را
ارزنده اثر در دل تاریخ بجا ماند
با نام نکو او برای ابدی رفت
از ساحت والای حسینی است یقیناً
تا هست نفس روی نتابد از این در

بگرفت در آرامگه آرام حسینی
آن راه به پیمود سرانجام حسینی
بنهاد باخلاص در آن گام حسینی
پربود پراز عشق حسین جام حسینی
تأثیر دگر داشته در کام حسینی
بوده‌است از اومنیع الیام حسینی
دُر و صدف آورد بهر دام حسینی
الفاظ و معانی همه‌جا رام حسینی
سعدی زمان شهرت او، نام حسینی
بگذشت به تقریر و بیان شام حسینی
در سایه اندیشه و اوهام حسینی
کی می‌رود از خاطر ایام حسینی؟
اجر همه زحمت و انعام حسینی
اینست برای همه پیغام حسینی

مرحوم آقای جلیل شیدائی (در زمان حیات شاعر سروده و موشح
است با سعدی زمان حسینی) .

- س . سلطان نظم‌ایکه نزاده است اُمّهات
اندر عروض همچو تو کُشّاف مُعضلات
- ع . علم و هنر موشح از اسلوب توشدند
طبع روانت صافتر از چشمه حیات
- د . در مستزاد و قطعه و ترجیع و مثنوی
جامع کلام تست همی در ملمعات
- ی . یا کامل الصفات بتنسیق فی البدیع
فی ابتداء حُسْنِکَ یا کامل الصفات
- ز . زان شعرهای دلکش و دلچسب و آبدار
از قید غم دهی بدل خستگان نجات
- م . مانند شعرهای تو هرگز نمی‌شود
حلوا و قند و شکر و پالوده و نبات
- ا . ای شاعر بلند قریحه بذوق صاف
در ذوق اهل دل کلمات توطییات
- ن . نادیده جمال تو ارباب علم و فضل
محفوظ میشود همه چون تشنه از فرات

- ج . حَقَّاکَه درخَطَاب توفصل الخطاب را
از لطف خود سرشته خداوند کاینات
- س . سِحْرُ حلال گویم اگر برکلام تو
دانم بود مطابقهء سحر و معجزات
- ی . یک گل بچینم از رگستان حکمت
در طبع من عبیر کند تا ابد ثبات
- ن . نطق و بیان خامهء شیدائی است کُنْدُ
در وصفت‌ایکه گشتهء مطلق محسنات
- ی . یک بیت به‌پروزش ایطاء قافیه
کردم اضافه هم ز پی این موشحات

آقای صدیقی نخجوانی

در سوگ و رثاء دوست دیرین
شادروان زنده‌یاد حسینی سعدی زمان

ندانم که گردنده چرخ بلند	چه خواهد ز جان من مستمند؟!
بپایم زند از جفا خار ه سنگ	بدستم زند از قفا دستبند
بجز تلخکامی و نا ایمنی	چه زاید از این لاجوردی پرند؟
همه‌گردش او فریب است و مکر	همه جنبش او فسون است و فند
بهر لحظه داغی نهد روی داغ	فزاید گزندی بروی گزند
بهر دم عزیزی رباید ز ما	چنان گرگ کز گلّه گوسفند

دریغا و دردا که گرگ اجل	ز ما یوسفی برد بس ارجمند
دریغ از حسینی سعدی زمان	که دلها ز فقدان او شد نژند
ز بند تن آزاد گردید لیک	ز هجرش درافکنده مارا به بند
دریغا! از آن مهر و صدق و صفا	دریغا! از آن چهر پر نوشخند
فسوسا! از آن گنج فضل و هنر	که باد اجل زیر خاکش فکند
دریغا! که او رفت و در ماتمش	دل دوستان گشت زار و نژند
بمرگش چو تبریز شد سوگوار	شد از دود غم تیره روی سهند

دریغا! از آن شاعر نامدار
همه شعرهایش بود دلپذیر
هم افکار بکرش بود پر بها
ز بهر شکار مضامین نغز
سبق می ربود از همه همگنان
بهر محفلی کاو گشودی زبان
فروشنده فضل را پیش وی
رقیبان وی را ز عرض وجود
میان بسته بودی بکردار نیک
همی تلخی پند بردی ز بین
بخوی نکو از بدی دور بود
ندیدی روا بر کسی ناراوا
نمرده است و هرگز نمیرد کسی

بدربار سالار آزادگان
که هم برمقامش بدی دستیاب
حسینی که بدشيفته بر حسین (ع)
ندیم حسین (ع) است بی شک و ریب
چه جای شگفت اریقین باشدم
مراو را بود جایگاه بلند
که هم بر مرامش بدی پای بند
ز شور حسینی بدی بهره مند؛
بُخلد برین است بیچون و چند
که سالار و تابین بنزد همد

شتابان سوی عالم قدس رفت رها شد ز محنت سرای چرند
چو عاری شد از جامهء عاریت ز استبرق سبز پوشد پرند
روانش بخلد برین شاد باد ز کوثر بنوشد زند نوشند

صدیقی ز تکرار وایطاء چه باک

چولفظ است شیوا و معنی بلند

آقای محمدرضا طه‌وری

در رثای دانشمند فقید، استاد الشعراء مرحوم حضرت حسینی سعدی زمان اعلی‌الله مقامه

ز آسمان بلاغت مهی نهان گردید	سپهر فضل سیه پوش زان عیان گردید
گلی ز باغ ولایت خزان نمود اجل	هزار ناله برآورد و سر زنان گردید
نشست ایر سیه بر فضای سبز چمن	صفا برقت! عزاخانه گلستان گردید
دریغ! طوطی خوش لحن باغ علم و ادب	شکسته بال، زبان بند در دهان گردید
تنی که مادر دانش بی‌روید افسوس!	بزیر خاک سیه دفن شد نهان گردید
چگونه دست تطاول ز گل گلاب گرفت	بهار عمر گل و باغبان خزان گردید
صبا بخاک حسینی بگو ز دوری تو	ملک غمین شد و افلاک در فغان گردید
غم فراق تو جانا بما چه‌ها که نکرد	حدیث هجر تو صدا باب داستان گردید
بیاد باد ولای تو، گرچه آخر کار	صفای گرمی صحبت، بلای جان گردید
همیشه جای تو باشد تهی بمسند فضل	تصویریکه نمی شد دریغ! آن گردید
جهان شعر و هنر از کسوف مهر رخت	دگر سیه شد و خفاش در امان گردید
حریم صحن حرمانه، صدارت گل	ز بهر زاغ و زغن بی تو آشیان گردید

آقای ابوالقاسم مجتهدی

(۱) بِسْمِ تَعَالٰی

پایان زندگانی هرکس به مرگ اوست
جز مرد حق، که مرگ وی آغاز دفتر است
آغاز شد حیات حسینی به مرگ او
این قصه رمز آب حیاتست و کوثر است
یک جهان صفا و صمیمیت، یک دنیا ذوق و ادب، یک عالم تواضع
و اخلاص و یک قیافه جذاب و خندان و هزار صفات عالیه را اگر جمع کنید
سیمای نورانی حاج سید رضا حسینی شاعر شهیر آستان ملائک پاسبان سرور
آزادگان و خاندان رسالت در نظرتان مجسم می‌گردد. پدری بود مهربان،
دوستی بود یک رو و با صفا، شاعری بود توانا، ادیبی بود نکته‌سنج. اگر
خود را "سعدی زمان" ملقب گردانیده راه اغراق نیپموده است. در مراثنی
خود سعی بی‌کرد از شهامت و شجاعت و طهارت شهیدان راه حق و عدالت
و قهرمانان بنام عرصه کربلا و عظمت و مقام حضرات چهارده معصوم
علیهم السلام خوانندگان و شنوندگان را تحت تأثیر قرار دهد. آثار ذلت
و زبونی خاندان عصمت و طهارت (ع) در اشعار او به چشم نمی‌خورد زیرا
تمام مراثنی و مدایحش از روی مطالعه عمیق و با موازین شرعی و احادیث و
اخبار معتبر مطابقت داشت.

پیوسته مورد اعتماد و احترام مراجع عالیقدر و علمای اعلام و دانشگاهیان بود بویژه با برادر بزرگوارم مرحوم آیت‌الله‌الحاج میرزا عبدالله مجتهدی تبریزی ارتباط نزدیک و صمیمیت ناگستنی داشت. مشوق شعرا و نوحه‌سرایان و جوانان مکتب پر فیض حسینی بود.

روزی به تبریز مسافرت کرده بودم. بذل تفقد فرمودند و منزل ما را با قدوم خویش منور ساختند. شعری راجع به وداع عقیله العرب زینب کبری (س) در قتلگاه از نعل برادرش به مناسبت روز یازدهم محرم ساخته بودم. خدمتش عرضه داشتم؛ خیلی تشویق و سرافرازم ساختند و درخواست فرمودند که مضامین این شعر را به زبان ترکی برگردانند. قبلاً "دو بیت از شعر خود را ذکر می‌نمایم؛ سپس برای اثبات قدرت و ذوق شعری و تسلط معظم‌له به این زبان سه بیت مثال می‌آورم:

در قتلگهت بوی بهشت است گمانم دیشب سراغت زارم آمده حیدر
یا بهر عزاداری فرزند عزیزش بوده‌است ببالین تو ماتم زده مادر
ایشان ضمن قطعه جانگدازی چنین انشاد فرموده‌اند:

دونن گون آرتا چاقی دوشموسن یوزون اوسته

هله دوزه لمه میسن خاک سجده گاهوندن

جفا الی کوتوروب سجده دن باشون گویا

عیانندی مسأله دل یان‌دیران گواهوندن

یقین گچن گجه گل‌میشدی یان‌سوه زهرا

آن‌امین عطری گلور قانلو قتلگاهوندن

متأسفانه این شمع فروزان زود خاموش گردید و این بلبل گلستان حسینی زود از نواخوانی افتاد. مدت ده ماه در بستر بیماری با مرگ مبارزه کرد ولی بالأخره مغلوب او شد و به لقاء الله پیوست و بوصال جانان نائل گردید. ولی بعقیده بنده او هرگز نمرده و نخواهد مرد تا خداوندی خدا برجاست پرچم شاه کربلا برپاست و تا این پرچم در اهتزاز است نام حسینی هم پایدار خواهد بود. هیچ شهر و روستای آذربایجانی را نخواهید دید که مجالس سوگواری خود را با اشعار دلنشین و استوار و جانگداز سعدی زمان مزین نسازند و نام او را بخوبی نبرند و بروان پاکش درود نفرستند.

خوشبختانه فرزند برومندی از خود بیادگار گذاشته که ادب و حیا و اصالت و سیادت را از پدر و اجداد طاهرینش به ارث برده و در دوران مرض پدرش چون پروانه دور شمع وجودش سوخته و ساخته است. بطور حتم این عمل خداپسندانه و انسانی و عاطفی چنین فرزندى موجب رضای پروردگار مهربان بوده و در دو دنیا سرفراز و رستگار خواهد بود.

قرار شده به مناسبت سالگرد وفات افتخار آذربایجان "سعدی زمان"

یادنامه‌ای منتشر و شعرا و ادبای بنام هر کدام شعری در مقام و منزلت این عزیز از دست رفته بسرایند. اشعار ناچیز حقیر در مقابل آنها مصداق زیره به کرمان و ران ملخ پیش سلیمان بردن را دارد. با قلبی شکسته از فقدان چنین دوست ارجمند و دانشمند و دلی افسرده از مرگ یگانه برادر دانشمندم دکتر مهدی مجتهدی و در کمال بیماری و ناراحتی روحی و جسمی چند بیتى انشاد نمودم. از حقارت آن در پیشگاه ابطال علم و ادب معذرت خواسته

و چون از صمیم دل گفته شده امیدوارم بر دلها اثر بگذارد .
 درخاتمه شادی روح خادم صدیق آستان حسینی وسعدت و سلامت
 و موفقیت بازماندگان خصوصا " فرزندشایسته " آنروانشاد را از درگاه احدیت
 مسئلت دارد .

(۲)

در سوگ دوست بزرگوار ، دانشمند فقید مرحوم حسینی سعدی زمان

حسینی شاعر شیرین زبانی	تواستاد معانی و بیانی
نظیرت کم بود در روی گیتی	به گنج شعر دُرّ شایگانی
غزلهای روانست یادگار است	تو گوئی سعدی آخر زمانی
بگاه دوستی نرم و لطیفی	بگاه دشمنی شیر زبانی
ز کلک تو شکر ریزد به قرطاس	اگر گاهی کنی شیرین زبانی
تو محنتها کشیدی در مریضی	رها گشتی ز جور دار فانی
به گیتی نام تو پاینده بادا	نیاززدی دلی را با بیانی
ز هر کو و ز هر برزن گذشتم	شنیدم از صفایت داستانی
یقین دارم که در پیش خدایت	عزیز و سر فراز و میهمانی
خوشا بر حال تو ای پور زهرا	خدایت می نماید میزبانی
برای شاه مظلومان نمودی	گهی مدح و زمانی نوحه خوانی
روانت شادمان بادا حسینی	ندادی عمر از کف رایگانی

خدا داده بتو شایسته فرزند	که در راهت نموده جانفشانی
تو یک گوینده دلپاک بودی	ننالید از زبان تو کسانی
رضا بودی رضا گشتی به تقدیر	اثر هایت نمودت جاودانی
بپاداش رثا و مدح هایت	تو در محشر شفیع عاصیانی
تو بودی شاعر شیوای تبریز	تو فخر اهل آذربایجانی

ایا قاسم به فکر آن جهان باش

که هیچ ارزش ندارد زندگانی

مرحوم آقای محمود یزدچی (در زمان حیات شاعر سروده و موشح
است با سعدی زمان حسینی) .

- س . سحر که باد صبا عطر بیز درچمن است
ندیم نسترن و رازدار یاسمن است
- ع . عروس گل که بصحن چمن کند جلوه
برای کشف نقابش چه طرفه باد زن است
- د . دمیده نفحه عنبر سرشت و عطرآگین
چنان تو گوئی که انفاس سعدی ز من است
- ی . یگانه شاعر والاتبار تبریزی
سمی حُجَّت ثامن سلیل بوالحسن است
- ز . زهی که خطّه تبریز هست صائب خیز
که بوستان چنین نوگل از چنان چمن است
- م . مرا که طبع سقیم است و خامه‌گندوزبان
چو سوسن الکن و وصفت ندرخور چومن است
- ا . از اینکه نامه‌ام از نام تو موشح شد
بشیر یوسف مصرم بدست پیرهن است
- ن . نخوانده بیتی از آن عطرنام نامی تو
مشام اهل هنر راشمیم نسترن است

- ج. حکایت از تو، حکایت ز نیشکر باشد
روایت از تو، روایت ز آهوی ختن است
- س. سراغ لطف بهار از دم تو باید جُست
که او ز شرم تو اکنون نهفته در کفن است
- ی. یمین و عزّ و علا بر در تو حلقه زنان
یسار فضل و هنر در بر تو مرتپن است
- ن. نه این چکامه موشح سروده شد تنهاک
چو طوطی بلبل شیدائیت شکر شکن است
- ی. یقین که از ره مدح تو بوده ام ممدوح
که مدح مهر درخشان مدیح خویشان است



جهد ايله ال گوتورمه "حسينى" حسيندن
دنيا فنئادى ، عمر لره يوخدى اعتبار
آل على مصائبينى ياز دفاتره
سن قالماسان ، سوزون قالى دنيا ده يادگار

چند تخلص از شاعر

ہست سعدیّ زمان را این شرف این افتخار

کاو بعالم ماحِ ذریّہ طہاستی

یارب ز سیّات حسینی بیوش چشم

عمری نموده با دل و جان خدمت علی

حسینی صدقیلہ دوت مرتضی علی (ع) انگین

علیدی دادرس یوم موقف موعود

ای حسینی آرتورا ہرکیمسہ قرآن عزّتین

آرتورار خلّاق عالم عزّ و جاہ وشوکتین

من حسینی نسیم ، بلبل گلزار حسین (ع)

طوطی از خامہام آموخت شکر خائی را

حسینی وقف حسین (ع) کردہ نوجوانی خود را

کنونکہ پیر شدہ کمترین غلام حسین است

شد حسینی نظر لطف حسین بن علی (ع)

آفتاب هنر از شرق دلت خوش تابید

بزن بدامن سجّاد (ع) ای حسینی چنگ

که پرزند بستر بازطایر اقبال

ای حسینی سر میبچاز طاعت حق وقت پیری

رفت ایّام جوانی عمر، دیگر اسیری شد

حسینی همّتی عالی اولان ^ع علوّ تاپار

همیشه پست اولار عالمده، فطرتی ارزل

یوخ اعتبار عمرلره سعادتی زمان

سندن بو شعر لر، نه گوزل یادگار دور

آدون حسینی شهرت ایدوبدور بوشهرتون

دنیا و آخرتده عجب افتخار دور!

حسینی باغلاما بیل بو عجوزه دنیایه

آتان علی بونا اوچ مرتبه ویروبدی طلاق

من حسینی منصب عصریمده سعدی مشتهر

صد قیلہ جدیم حسینہ بزم غمده نوحه‌گر

سلطنتدن خوشدی بو نخل امیدیم ویرسه‌بر

یازسا دربار ملک خدا مینه نوکر منی

ای حسینی خوش اثر دور سوزلرون سندن صورا

صاحب علم و هنر، عالمده آثار آختا رور

ارزش اشعاروی با فضل شعر اهلی بلر

شخص دانشمند و فاضل بیلہ اشعار آختارور

دل صاحبی حسینی سنه اوزگه دل و یروب

اهل دل اولسا مطلبی آنلار کلامدن

من نوکرم قاپوزدا حسینی دی شهرتیم

لایق دگول اگر چه بو درباره خدمتیم

اما بو بوش الیلہ گینه یوخدی وحشتیم

گوز تکمیشم شفاعتوه یا ابا الحسن

هر جا کنند اهل معانی حسینیا !

شعر ترا ز سینه احباب جستجو

تا نفس باقی است سعدی زمان منشین خموش

در مدیح مهدی قائم ز جان و دل بکوش

دو بیت ذیل توسط خود شاعر برای سنگ مزارش سروده شده :

نامم رضا حسینیم از نسل احمدم*
در حسن خدمت از حق یکتا موء یدم
بر سعدی زمانی خود نیست فخرمن
این فخر بس ! که خادم آل محمدم (ص)

توسط شاعر فاضل و توانا آقای بهادری سروده شده و بر سنگ مزار
شاعر حک گردید .

نهان ز دیدهء ما خفته زیر تودهء خاک
حسینی است نسب ، سعدی زمانست این
رضاست نام شریفش سلیل ختم رُسل (ص)
شهر شاعری استاد و نکته دانست این
بسال الف و سه و صد شصت پنج شمسی بود
کشید پا ز ثری ، عرش آشیانست این

* اشاره است به سیادت و نیز نام پدرش .



حوا باقی

نام زکریا بن محمد بن علی

در حسن و کرم و تقوی

بر خدی زبانی خود نیست جز

این مونس که نامش است

درین مقام عمری او سپید باد

در خوار و عالی همیشه

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

در این مقام مصلح است

